

«عراق در گرداب تروریسم، کلونیالیسم و...»

دکتر محمد قراگوزلو

درآمد

- دگرگون‌سازی ژئوپولیتیکس خاورمیانه برای رسیدن به هدفهای آموزه «نظام جهانی نو».
- تکمیل راهبرد مهار دو گانه و محاصره کامل ایران.

- تأمین امنیت اسرائیل.

- پیشگیری از گسترش جنبشهای چپ و رادیکال و تقویت ناسیونالیسم کُردی در شمال و برپا کردن یک دولت میانه‌رو و مذهبی راست‌گرا و متمایل به غرب و مورد پذیرش با توافق ایران.

- پیشبرد پروژه جهانی سازی اجباری از راه سلطه بر اقتصاد عراق و باز کردن درهای پُر سود این بازار اقتصادی به روی سرمایه‌داری غرب و تبدیل این کشور به یک «سنگاپور بزرگ عربی».

- بایسته‌های گریزناپذیر سیاسی - اقتصادی ایالات متحده در راستای تبدیل بحران ۱۱ سپتامبر به یک فرصت اقتصادی و بازگرداندن هژمونی از دست رفته و اقتدار تحقیر شده.

پیش از پرداختن به هر یک از این گزینه‌ها، می‌توان و باید - از کشمکشهای سخت ضد انسانی و جنگهای قومی، مذهبی و سیاسی کنونی در عراق ابراز ناخشنودی کرد و از همه این رویدادهای خونبار بعنوان رویدادهایی که پیش از جنگ و بی‌درنگ پس از فروافتادن صدام پیش‌بینی شدنی بوده است، یاد کرد.

انگیزه‌های جنگ آمریکا - عراق و به سخن روشنتر اشغال نظامی خاک عراق، از دیدگاههای گوناگون ارزیابی شده است. نو محافظه‌کاران آمریکایی که دو بار با کلیدواژه «بوش» [اول و دوم] رژیم بعث عراق را هدف گرفته و سرانجام آنرا از میان برداشته‌اند، برای توجیه این جنگ پرهزینه، چند دلیل یا ادعای پیش کشیده‌اند:
- سرکشی سیاسی و ماجراجویی نظامی صدام حسین (برای نمونه تجاوز به ایران، کویت و احتمال حمله به اسرائیل) و ضرورت بی‌چون و چرای نابودی ماشین جنگی عراق.
- بودن جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی و شیمیایی در دست رژیم بعثی و به مخاطره افتادن صلح منطقه.

- پشتیبانی صدام حسین از تروریسم.

- گسترش گستره دیکتاتوری صدام حسین و ضرورت استقرار دموکراسی در عراق.

در برابر، مخالفان جنگ یا منتقدان سیاست تهاجمی - نظامی ایالات متحده از دیدگاههای دیگری به جنگ یا اشغال خاک عراق پرداخته و بر انگیزه‌هایی چند انگشت گذاشته‌اند:

- غارت منابع نفتی عراق.

شیرینی فرو افتادن صدام ..

در صورت حمله نظامی به عراق را نه محتمل، بلکه قطعی دانسته و چنین آورده بود:

«... باری جنگ نخست آمریکا و عراق در حکم يك تراژدی بزرگ برای منطقه بود؛ تراژدی ای که به علت حضور آمریکاییان در «سرزمین مقدس عربستان» - پس از پایان یافتن اشغال کویت - به شورش و طغیان بنیادگرایانی همچون عبدالله عزام، اسامه بن لادن، ایمن الزواهری و... انجامید. کسانی که تاب اشغال سرزمینی چون افغانستان توسط «نیروهای کفر» را نیاورده بودند و در جریان يك اتحاد همه جانبه با حمایت ایالات متّحده، عربستان، پاکستان و امارات، افغانستان را از سلطه نیروهای متجاوز رها ساخته بودند، خیلی زود در مقابل حضور غیر مشروع سربازان آمریکایی صف آرایی کردند و ماجرای تازه را در افغانستان دامن زدند. بی گمان حمله آمریکا به عراق می تواند چنان گزینه هایی را بار دیگر و به صورتی دیگر فراروی سازو کارهای سیاسی منطقه قرار دهد.

ایالات متّحده برخلاف جنگ در افغانستان که ظاهراً آبه سرعت تمام شد، در صورت ورود به عراق با حوادث غیر مشابهی مواجه خواهد شد. در افغانستان طالبان هنوز شکل دولت به خود نگرفته بودند و به شدت از طرف مردم و نیروهای ائتلاف شمال تحت فشار بودند. اما در عراق وضع به گونه ای دیگر است. در این جا

فروپاشی رژیم صدام حسین گرچه از راه جنگی و کالتی صورت پذیرفت، ولی به هر رو از رویدادهای شیرین در نخستین سالهای هزاره سوم به شمار می رود. ای کاش به جای سربازان آمریکایی، خود عراقیها توانسته بودند با جنبش و خیزشی دموکراتیک رژیم بعثی را سرنگون کنند و به جای آن نظامی دموکرات و برخاسته از اراده اکثریت بنشانند. گذشته از جنبه های آرمائی و رویایی این آرزو - که محال هم به نظر نمی رسد - با آنکه صدام حسین همه مخالفان نیرومند و جانشینان احتمالی خود را نابود کرده بود، و با این باور استوار که رژیمهای توتالتری همچون رژیم بعثی عراق در هیچ جای جهان از راههای دموکراتیک و به شیوه های مسالمت آمیز کنار نرفته اند، باید گفت که بی آبرویی صدام و بی بهره بودن رژیمش از مشروعیت داخلی و بین المللی و افتادن شکاف ژرف میان دولت و ملت عراق، زمینه های فروپاشی گام به گام رژیم بعثی را آشکارا بسترسازی کرده بود. خیزشهای گوناگون در جای جای عراق - که از شمال تا جنوب به چهره دیکتاتور پنجه می کشید - پایه های رژیم را چنان سست کرده بود که به هنگام رسیدن ارتش ایالات متّحده به دروازه بغداد، حتّایك گلوله به سوی اشغالگران شلیک نشد.^۱

به هر رو، حمله نظامی آمریکا به عراق، چنان که انتظار می رفت، از يك سو دیکتاتور ددمنش و خونخواری همچون صدام حسین را دود و نابود کرد و از سوی دیگر نیروی برانگیزنده تضادها و بحرانهای قومی، مذهبی و طبقاتی سرکوب شده در طول چند دهه را آزاد ساخت و به پهنه سیاسی این کشور راه داد. نگارنده، دست کم يك سال پیش از اشغال شدن خاک عراق و فرو افتادن صدام حسین، در نوشتاری در همین ماهنامه (اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۷۹/۱۸۰، مرداد - شهریور ۱۳۸۱) پس از پرداختن به زمینه ها و انگیزه های جنگ، رویدادهای تلخ کنونی

○ فروپاشی رژیم صدام حسین گرچه از راه جنگی و کالتی صورت پذیرفت، ولی به هر رو از رویدادهای شیرین در نخستین سالهای هزاره سوم به شمار می رود. ای کاش به جای سربازان آمریکایی، خود عراقیها توانسته بودند با جنبش و خیزشی دموکراتیک رژیم بعثی را سرنگون کنند و به جای آن نظامی دموکرات و برخاسته از اراده اکثریت بنشانند.

شمال عراق - در صورت تضعیف و انهدام رژیم صدام حسین - در اختیار نیروها و احزاب ناسیونالیست گردی قرار خواهد گرفت، که خود دارای اختلافات جدی و حل نشده در حد تقابل نظامی هستند... در جنوب نیز شیعیان عراق سلطه ایالات متحده را بر کشور خود برنخواهند تافت. همچنین در مرکز عراق - با وجود تشنت و پراکندگی قومی و مذهبی و سیاسی - آلترناتیو نیرومندی که از اقتدار و هژمونی لازم برای کسب قدرت سیاسی برخوردار باشد وجود ندارد. شخصیت‌های بارز سیاسی در سال‌های گذشته توسط صدام قلع و قمع و نابود شده‌اند و بعید است که ایالات متحده بتواند یک حامد کرزای عراقی دست و پا کند. خطر تجزیه عراق - به سه منطقه پیش گفته - که با حضور نظامی آمریکا در آن کشور قوت بیشتری خواهد گرفت، منطقه را با ناامنی‌های تازه‌یی مواجه خواهد ساخت و دولت‌های ترکیه، ایران و سوریه از هم اکنون نگرانی خود را نسبت به این موضوع ابراز کرده‌اند. جنگ با عراق به شدت بازار نفت را متلاطم و آشفته خواهد کرد؛ رویدادی که بسیاری از شرکت‌های نفتی غربی از آن خوشنود نخواهند بود [و برخی از کارتل‌ها و افراد صاحب نفوذ نیز از قبل آن سودها خواهند برد]. اگر واقعاً تاکنون سفرهای متعدد بازرسان تسلیحاتی ملل متحد و چشمان تیزبین جاسوسان و ماهواره‌های ایالات متحده توانسته است توان تسلیحاتی کشتار جمعی عراق را به دقت مورد ارزیابی قرار دهد می‌توان گفت که بازدید مجدد این نیروها با توجه به ترفندها و شگردهای پیچیده دولت عراق راه به جایی نخواهد برد. گذشته از آن، برای یافتن پایگاه و مخفیگاه تولید چنین تسلیحاتی، ایالات متحده نیاز به حضور طولانی و مستقیم در عراق دارد؛ پدیده‌یی که پذیرفتن و هضم آن هم از سوی ملت عراق و هم از سوی کشورهای قدرتمند جهان و منطقه دشوار است...»

(محمد قراگوزلو، ۱۳۸۱، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش. ۱۸۰-۱۷۹، صص ۱۰۶-۱۰۵. تأکیدها

○ با آنکه صدام حسین همه مخالفان نیرومند و جانشینان احتمالی خود را نابود کرده بود، و با این باور استوار که رژیم‌های توتالیتری همچون رژیم بعثی عراق در هیچ جای جهان از راه‌های دموکراتیک و به شیوه‌های مسالمت‌آمیز کنار نرفته‌اند، باید گفت که بی‌آبرویی صدام و بی‌بهره بودن رژیمش از مشروعیت داخلی و بین‌المللی و افتادن شکاف ژرف میان دولت و ملت عراق، زمینه‌های فروپاشی گام به گام رژیم بعثی را آشکارا بستر سازی کرده بود. خیزش‌های گوناگون در جای جای عراق - که از شمال تا جنوب به چهره دیکتاتور پنجه می‌کشید - پایه‌های رژیم را چنان سست کرده بود که به هنگام رسیدن ارتش ایالات متحده به دروازه بغداد، حتی یک گلوله به سوی اشغالگران شلیک نشد.

(عراق) آمریکا با تشکیلاتی تحت عنوان دولت طرف است که گرچه محبوبیت چندانی نزد مردم ندارد، اما به هر حال دارای سازمان ویژه‌یی است که آن را با طالبان متفاوت جلوه می‌دهد. ایالات متحده در جنگ با طالبان همدلی و همراهی تمام دولت‌های منطقه - حتی حامیان سابق طالبان - و جهان را پشتیبان خود داشت حال آن که تقابل احتمالی آمریکا و عراق از چنین بستر مساعدی بی‌بهره است. ارتش آمریکا در جریان حضور فیزیکی در خاک افغانستان نه تنها از سوی عموم مردم و قبایل مسلح مختلف تهدید نمی‌شد، بلکه حمایت افسار به ستوه آمده از دست قشری گری و سخت‌گیری دینی طالبان و پشتیبانی نیروهای نظامی ائتلاف شمال را پشتوانه خود داشت. در عراق وضع بدین گونه نیست.

پلیس کرد. مأموران به او نزدیک شدند و کمر بند حاوی مواد منفجره را از بدنش باز کردند. بی‌درنگ از این صحنه در دناک ویدیویی تهیه و منتشر شد که عمق فاجعه را نشان می‌داد. فرد دستگیر شده، یک دختر غیر سیاسی و ناآگاه از اوضاع عراق به نام «رعنا» است که در ۱۹۹۲ زاده شده است. گاردین به نقل از یک مأمور پلیس عراق می‌نویسد، رعنا تنها ۵ ماه پیش از این ماجرا از دواج کرده و مواد انفجاری به دست زهای فامیل شوهر او کارسازی شده است. به گفته پلیس، این دختر ۱۵ ساله به هنگام بازداشت سخت گیج و منگ بوده است، چنانکه به نظر می‌رسد به او دارو خوراندند. گاردین به نقل از پلیس محلی می‌افزاید که خانواده شوهر دخترک از حامیان القاعده به شمار می‌روند و رعنا از سوی القاعده عراق برای آن مأموریت انتحاری، محکوم به مرگ خود و دیگران شده بود.^۳ (www.guardian.co.uk)

با اینکه اخبار مربوط به رویدادها در عراق چندان قابل اعتماد نیست، اما این نکته‌ای روشن است که رعنا در آغاز لشکرکشی آمریکا به عراق تنها ده سال داشته است؛ گذشته از آن، در آن هنگام سازمان القاعده در عراق فعال نبوده است. کسانی چون این دختر که در عملیات انتحاری کشته شده و گروهی از مردمان بی‌گناه از قبیل یا قبیلۀ خود را کشته‌اند، فراوانند. هر چند سرنوشت رعناها در دوران شوم فرمانروایی صدام حسین نیز در حاله‌یی از تاریکی فرورفته بود، ولی امروز

○ حمله نظامی آمریکا به عراق، چنان که انتظار می‌رفت، از یک سو دیکتاتور ددمنش و خونخواری همچون صدام حسین را دود و نابود کرد و از سوی دیگر نیروی برانگیزنده تضادها و بحرانهای قومی، مذهبی و طبقاتی سرکوب شده در طول چند دهه را آزاد ساخت و به پهنه سیاسی این کشور راه داد.

از نویسنده است)

اینک، کمابیش پنج سال پس از جنگ - شور بختانه - درست بودن آن پیش‌بینی‌ها آشکار شده است. برای گرم شدن بدنه بحث می‌توانیم بر سر هر یک از این پدیده‌های تلخ اندکی درنگ کنیم و از حوزۀ پیش‌بینی سیاسی به میدان بررسی واقع‌بینانه اوضاع کنونی برسیم.

گسترش بنیادگرایی و عملیات انتحاری

در آن نوشتار (آمریکا، عراق، کم‌دی یا تراژدی؟) از سربر آوردن و گسترش بنیادگرایی دینی بعنوان یکی از پیامدهای حمله آمریکا به عراق یاد شده بود. اینک (سپتامبر ۲۰۰۸) به روشنی و با چشمان نیمه باز نیز می‌توان جنگ خونین و مهارناپذیر گروه‌های گوناگون بنیادگرا با نیروهای آمریکایی را دید. گرچه نیروهای نظامی و امنیتی ایالات متحده بارها مدعی نابودی کامل هسته‌های اصلی گروه ابومصعب الزرقاوی شده‌اند و هر روز خبرهایی از دستگیری عوامل حمله‌های انتحاری و دسته‌های شبه چریکی وابسته به بنیادگرایان منتشر می‌کنند، ولی تکرار و فراوانی بس آمد - همین اخبار فاجعه‌آمیز که بیانگر انفجار مکرر بمبهای جاده‌یی و انتحاری است - نشان دهنده حضور فعال بنیادگرایان اسلامی در پهنه جنگ عراق است. در واقع، عراقیها گرچه از شر دیکتاتور آدمخواری همچون صدام حسین آزاد شده‌اند ولی هر روز دهها تن از عزیزان خود را قربانی جنگی می‌بینند که دخل و خرجش هیچ ربطی به ایشان ندارد. از یک سو تروریستهای انتحاری و از سوی دیگر نظامیان آمریکایی، سازمان امنیتی نوپا و لرزان دولت محافظه‌کار نوری مالکی را زیر فشار گذاشته‌اند. داستان عملیات انتحاری از هر دو سو هولناک و ضد انسانی است: هم کسی که به خود بمب و نارنجک می‌بندد و هم کشته‌شدگان غیر نظامی.

به گزارش «گاردین»، در هفته آخر اوت (۲۰۰۸) در بعقوبه - در شمال عراق - زنی که می‌خواست دست به عملیات انتحاری بزند در آخرین لحظه خود را تسلیم

کشور عراق، در ژوئیه ۲۰۰۸، ۹۰۰ تن در جریان این خشونت‌ها کشته شده‌اند. گزارشگران ایندپندنت نوشته‌اند که در اوج جنگ‌های فرقه‌یی میان سنی‌ها و شیعیان، در هر ماه ۳۰۰۰ تن به خون درغلتیده‌اند. گمان نمی‌رود که در آینده نزدیک، عراقیها از شر تروریستهای القاعده رهایی یابند. حتا اگر چنین نیز شود، از هم اکنون کشمکش بر سر قدرت میان سنی‌های شمال (به رهبری ناسیونالیستهای کرد) و گروه شیعه حاکم بر دولت مرکزی به مرحله تازه و نگران کننده‌یی رسیده است. در ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۸ (۲۶/ شهریور ۱۳۸۷) ژنرال ریموند اورینو - که به جای ژنرال پترایس به فرماندهی نیروهای آمریکا در عراق برگزیده شده - در مراسمی با حضور رابرت گیتس (وزیر دفاع آمریکا) در یکی از کاخهای صدام حسین در جنوب بغداد، از بازگشت ناآرامیها به عراق اظهار نگرانی کرد. ژنرال پترایس پیش از ترک عراق در مصاحبه‌یی با BBC هشدار داد که دستاوردهای امنیتی اخیر آمریکا در عراق تضمین شده نیست و آمریکا همچنان درگیر نبردی دنباله‌دار در آن کشور است. (www. BBC. com)

○ عراقیها گرچه از شر دیکتاتور آدمخواری همچون صدام حسین آزاد شده‌اند ولی هر روز دههاتن از عزیزان خود را قربانی جنگی می‌بینند که دخل و خرجش هیچ ربطی به ایشان ندارد. از يك سو تروریستهای انتحاری و از سوی دیگر نظامیان آمریکایی، سازمان امنیتی نوپا و لرزان دولت محافظه کار نوری مالکی را زیر فشار گذاشته‌اند. داستان عملیات انتحاری از هر دو سو هولناک و ضد انسانی است: هم کسی که به خود بمب و نارنجک می‌بندد و هم کشته‌شدگان غیر نظامی.

این دیو جنگ و اشغال نظامی است که سرگذشت تیره عراقیهارا رقم زده و ایشان را در پوشش گروهها و فرقه‌های گوناگون به جان هم انداخته است. القاعده از این دشمنی و نفرت قومی بیشترین بهره را برده، بساط خود را در هر جا امکان داشته پهن کرده و در سایه جهل مردمان به عضوگیری و گسترش عملیات انتحاری پرداخته است. مردمان ناآگاه از يك سو و فرقه‌ها و احزاب بعثی و قومی و ملی و اسلامی از سوی دیگر همچون جن‌زادگان یا مسخ شدگان به گوشت دم توپ تبدیل و هیمة بیار آتش جنگی ارتجاعی شده‌اند.

بعقوبه - همان شهری که رعنا می‌خواست در آنجا دست به عملیات انتحاری بزند - یکی از مراکز شورش سنی مذهب‌ان پس از اشغال بود؛ شهری که در روزگاران قدیم سر راه جاده ابریشم و یکی از مناطق پر رونق بازرگانی بوده، در چهار سال گذشته صدها بار با خون بیگناهان غسل کرده است. ابومصعب الزرقاوی (رهبر پیشین القاعده عراق) در نزدیکی همین شهر کشته شد. در سایه شور کاذبی که نیروهای زیر فرمان زرقاوی در این شهر و دیگر مناطق سنی نشین پدید آورده بودند و زیر فشار خانواده‌های متعصب، هزاران جوان عراقی به القاعده پیوستند و در نبرد تروریستی با ارتش آمریکا شرکت جستند و کشتند و کشته شدند.

برپایه برخی گزارشها، از اواخر اوت ۲۰۰۷، نیروهای رزمی القاعده سستی گرفته‌اند. چنین می‌نماید که جوانان و بیشتر طوایف سنی مذهب - که پایه و بدنه القاعده عراق را می‌ساختند - در کنار انبوهی از نیروهای وفادار به صدام حسین و اعضای پیشین حزب بعث به علت دگرگون شدن آرایش جبهه‌ها، جهتگیری خود را عوض کرده و زیر فرمان ارتش و سازمان امنیتی آمریکا، مسلح شده‌اند. این نیروهای تازه بومی با تشکیل گروه ۱۰۳ هزار نفری «شوراهای بیداری»، توانسته‌اند به گونه چشمگیر القاعده را به سمت مرزها برانند و از همین رو نیز خشونت در مراکز حساس کاهش یافته است. ولی کاهش خشونت با خاکستر شدن آتش کارهای تروریستی بنیادگرایان متفاوت است. به گزارش وزارت

رویارویی قومی در دولت ائتلافی

کردهای شمال عراق در چارچوب دو حزب دموکرات به رهبری مسعود بارزانی و اتحادیه میهنی به ریاست جلال طالبانی، چند دهه با حزب بعث جنگیده‌اند. پیشینه این نبردهای پارتیزانی حتا به پیش از زمامداری ژنرال عبدالکریم قاسم می‌رسد. کردها به پشتوانه منابع زیرزمینی (نفت و گاز) و امکانات کشاورزی و دامپروری، همواره خواهان برپا شدن یک دولت فدرال در عراق و دست کم به رسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت خود در چارچوب عراق مستقل بوده‌اند. گرچه بخشی از ناسیونال‌شونیسم ارتجاعی کرد که در این دو دهه با سربر آوردن «حزب کارگران کردستان» (p.k.k) پا به پهنه کشمکشهای سیاسی- نظامی منطقه گذاشته، از استقلال همه مناطق کردنشین در منطقه سخن به میان آورده است، ولی کردهای عراقی تاکنون به طرح خواسته‌هایی در حد وجود یک دولت محلی (که در زبان کردی به آن «حریم» می‌گویند) بسنده کرده‌اند. هنگامی که صدام در آستانه شکست قرار گرفت، رهبران ناسیونالیست کرد از درهای فرعی وزارت خارجه آمریکا به دیدار چند مقام رده سوم و چهارم - در اندازه مدیر کل بخش خاورمیانه - شتافتند و در برابر اعلام همراهی نظامی و همسویی سازمانی با آمریکا، وعده‌هایی دریافت کردند. این توافقیها پس از ناکامی پل برمر و دولت ایاد علاوی و با تمهیدات دیپلماتی کار کشته به نام رایان کرو و گرفته رفته عملی شد و در پی انتخاباتی شبه دموکراتیک در شرایط بحرانی، کردها هم به آرزوی دیرینه خود یعنی برپا کردن یک دولت منطقه‌یی رسیدند و هم توانستند با فرستادن چند نماینده به پارلمان عراق، به یک مقام تشریفاتی (ریاست جمهوری) و وزارت امور خارجه دست یابند. به نظر می‌رسد که همه چیز به خیر و خوشی پایان یافته و وجود امنیت نسبی و زندگی عادی در مناطق کردنشین گویای رضایت کردهای عراقی از دگرگونیها پس از سقوط صدام است. ولی بواقع چنین نیست. از یک سو کردها به

○ امروز این دیو جنگ و اشغال نظامی است که سرگذشت تیره عراقیها را رقم زده و ایشان را در پوشش گروهها و فرقه‌های گوناگون به جان هم انداخته است. القاعده از این دشمنی و نفرت قومی بیشترین بهره را برده، بساط خود را در هر جا امکان داشته پهن کرده و در سایه جهل مردمان به عضوگیری و گسترش عملیات انتحاری پرداخته است. مردمان ناآگاه از یک سو و فرقه‌ها و احزاب گوناگون از سوی دیگر همچون جنزادگان یا مسخ شدگان به گوشت دم توپ تبدیل و همیشه بیار آتش جنگی ارتجاعی شده‌اند.

پشتوانه سالها نبرد با بعثی‌ها و سازش با آمریکاییان، سهم فربه‌تری از قدرت در دولت مرکزی می‌خواهند و از سوی دیگر شیعیان حاکم بر دولت به پشتوانه اکثریت جمعیتی از هژمونی کامل خود بر عراق یکپارچه دفاع می‌کنند. این کشمکشهای نهانی در اوت ۲۰۰۸ به اوج رسید. هنگامی که پارلمان عراق با پشتوانه آرای اکثریت نمایندگان شیعه قانونی تصویب کرد که برپایه آن خانقین از دست کردها بیرون رفت، تظاهراتی گسترده در شهرهای اربیل و سلیمانیه در مخالفت با دولت مرکزی به راه افتاد. با اینکه مسعود بارزانی (رییس دولت منطقه‌یی کردستان) و جلال طالبانی، در چهار سال گذشته به ترزه گسترده‌یی محبوبیت خود را در میان توده مردم از دست داده‌اند، احساسات تند ناسیونالیستی و قومی- مذهبی، بسیاری از کردها را به خیابانهای شهرهای کردنشین کشاند. پرچم کردستان در کنار شعارها و سرودهای ناسیونالیستی در بیشتر این سالها بالا رفته، ولی داستان خانقین کشمکشها را ادامه دار تر

افکنده است. با آنکه حل مسایل گوناگون و پیچیده عراق تا اندازه‌ای به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده و نقشی که افکار عمومی آزدیخواه و صلح جوی جهان می‌تواند بازی کند، بسته شده است، ولی به نظر می‌رسد که پس از توافق اصولی دولتهای آمریکا و عراق بر سر مسائل امنیتی و چندوچون ماندن نیروهای آمریکایی در عراق، پروژه‌هایی بحران‌ساز و حساس کلید خورده باشد.

بازماندگان حزب بعث و سران قبایل و طوایف سنی که به حوزه قدرت سیاسی راه یافته‌اند، رفته رفته از گذشته خود (تکریتی گری و القاعده باشی) دور شده‌اند و با دریافت پول و جنگ‌افزار از ایالات متحده پا به میدان نهاده‌اند تا شاید بتوانند قدرتی همچون دولت صدام حسین برپا کنند. ولی در حال حاضر دولت در اختیار ائتلاف شیعه و گرد است و بر پایه آنچه گفته شد، گمان می‌رود زمان بر خورد آنها نیز نزدیک باشد. از کشمکش کردها و عربها که بگذریم، موضوع استقرار نیروهای دولت مرکزی و برچیده شدن تمهیدات امنیتی در برخی استانها، مایه چالشی جدی در بهینه سیاسی عراق شده است. بر پایه همان توافقها، مقرر شده است که امنیت بعقوبه در استان دیاله پس از الانبار به دست دولت نوری مالکی سپرده شود. دیاله یکی از مراکز استقرار نیروهای پیشمرگ کرد (نظامیان کرد) است و دولت مرکزی از هم اکنون خواهان رفتن این نیروها از منطقه شده است. پس از مسأله حل نشده خانقین، استان دیاله معضل دیگری بر بحرانهای قومی عراق افزوده است. در بدترین شکل ماجرا به نظر می‌رسد شکافهای تازه با لبه‌های تیز دو گسل خطرناک برخورد کند. آیا تضاد میان سنی‌ها و بعثی‌ها با دولت ائتلافی حاکم به یکی از این برخوردها خواهد انجامید؟ آیا زمان برخورد در درون ائتلاف کنونی (میان کردها - شیعه‌ها) فرارسیده است؟

عراق آستن رویدادهای تازه است. سوگمندان باید گفت که این واقعیتی تلخ و عینی است. دگرگونیهای امنیتی کنونی و واگذاری وظایف امنیتی از ارتش آمریکا

○ گرچه بخشی از ناسیونال شوونیسیم ارتجاعی کرد که در این دو دهه با سربر آوردن «حزب کارگران کردستان» (p.k.k) پا به پهنه کشمکشهای سیاسی - نظامی منطقه گذاشته، از استقلال همه مناطق کردنشین در منطقه سخن به میان آورده است، ولی کردهای عراقی تاکنون به طرح خواسته‌هایی در حد وجود يك دولت محلی (که در زبان کردی به آن «حریم» می‌گویند) بسنده کرده‌اند.

کرده است. گفتگوها به نتیجه دلخواه نرسیده و داستان تا آنجا بالا گرفته که در اوایل سپتامبر ۲۰۰۸ نمایندگان در مجلس محلی کردستان در اعتراض به فروش شماری جنگنده F16 به دولت مرکزی، در بیانیه‌یی از آمریکا خواستند به ایشان تضمین دهد که در آینده، دولت مرکزی عراق این هواپیماها را در برابر کردها به کار نخواهد گرفت. این درخواست، آشکارا نشان‌دهنده بی‌اعتمادی و گسستگی ژرف میان شمال و مرکز بود؛ گسستی که از نخستین ماههای ۲۰۰۵ در بغداد میان شیعیان و سنیان زیر سرپرستی مرموز ایالات متحده آغاز شده بود.

طرح تجزیه یا تقسیم

بغداد از هنگام برپا شدن بیت‌الحکمه به دست مامون (۲۰۰ هـ.ق) تا ۱۴۲۴ هـ.ق هرگز شاهد این همه چنددستگی و جدایی خواهی قومی - مذهبی نبوده است. پس از اشغال عراق، دشمنی و کین خواهی در همه شهرهای آن کشور بیداد می‌کند. اینک اوضاع به اندازه‌ای وخیم شده است که توده‌های شیعه و سنی در بغداد با یکدیگر روبه‌رو نمی‌شوند، با دیوارهای سیمانی از هم دور شده‌اند، امکان و دل رفتن به مناطق همجوار را ندارند و شبیح هراس‌انگیز نرتهای ژرف میان آنها جدایی

می‌خواهیم در انتخابات محلی شرکت کنیم و منتظر دگرگونیهای گسترده در الانبار پس از این انتخابات بمانیم. او افزوده است حزب اسلامی عراق - مهمترین حزب سنی عراق که مؤتلف حکومت مالکی است - از ترس باختن در انتخابات، تلاش می‌کند آنرا عقب بیندازد.

گفته‌های عبدالسلام العنی یکی از رهبران حزب اسلامی سخنان این رهبر شوراهای بیداری را تأیید می‌کند. او به الاهرام گفت جناحهای قومی و سیاسی می‌خواهند در دسر درست کنند و ما به آنها اجازه نخواهیم داد. به نوشته الاهرام، العنی نظر حزبش را بازتاب می‌دهد که نگران از دست دادن اکثریت در ارگانهای محلی است، زیرا شوراهای بیداری بر شبکه گسترده قبیلگی و دستاوردهای نظامی خود در برابر القاعده متکی بوده و امیدوارند در انتخابات به پیروزی چشمگیر دست یابند.

الاهرام می‌افزاید انتظار می‌رود انتخابات استانی که قرار بود در اکتبر برگزار شود تا سال آینده به تأخیر افتد، زیرا نمایندگان گرد با توجه به کشمکش بر سر شهر

○ بغداد از هنگام برپا شدن بیت الحکمه به دست مأمون (۲۰۰ هـ.ق) تا ۱۴۲۴ هـ.ق هرگز شاهد این همه چنددستگی و جدایی خواهی قومی - مذهبی نبوده است. پس از اشغال عراق، دشمنی و کین خواهی در همه شهرهای آن کشور بیداد می‌کند. اینک اوضاع به اندازه‌ای وخیم شده است که توده‌های شیعه و سنی در بغداد با یکدیگر روبه‌رو نمی‌شوند، با دیوارهای سیمانی از هم دور شده‌اند، امکان و دل رفتن به مناطق همجوار را ندارند و شب‌ها اس‌انگیز نفرتی ژرف میان آنها جدایی افکنده است.

به دولت عراق، همچون نقطه آغاز دور تازه‌یی از درگیریهای قومی، آسمان سیاسی عراق را سخت تیره و تار کرده است. رفته رفته موضوع القاعده به فراموشی سپرده می‌شود و زخمهای کهنه دیگری سر باز می‌کند. واگذاری مسؤلیت امنیتی به نیروهای دولت مرکزی به معنای پایان اشغال نخواهد بود و در خوشبینانه‌ترین شرایط ارتش ایالات متحده تا چهار سال دیگر (۲۰۱۲) از عراق نخواهد رفت؛ ولی این تغییر وظیفه، چه بسا به درگیریها برای سهم شدن در قدرت دامن زند.

هفته‌نامه الاهرام در گزارش مبسوطی درباره این برخوردهای قومی، مذهبی و سیاسی خاطر نشان کرده است که با وجود شادمانی دولتمردان آمریکایی و عراقی، شیخ احمد ابوریشه رهبر شورای بیداری الانبار هشدار داده است که این شهر می‌تواند به یکی از میدانهای جنگ نیروهای فرقه‌یی تبدیل شود. او که در مراسم روز تحویل در رمادی سخن می‌گفت، از دولت انتقاد کرد که از پذیرش برخی نیروهای وابسته به شوراهای بیداری در سازمان نیروهای امنیتی دولت عراق به بهانه پیشینه بعضی آنها خودداری کرده است. او گفت: ما از برنامه آشتی ملی دولت پشتیبانی می‌کنیم ولی شگفت زده شدیم که دیدیم دولت فهرستی از افسران بعثی و اعضای پیشین حزب بعث آماده کرده و فداکارهای قهرمانانه آنها برای شکست دادن القاعده را نادیده گرفته و خواهان اخراجشان شده است.

به نوشته الاهرام، قرار است از اکتبر دولت مالکی به جای آمریکا دستمزد ۵۴۰۰۰ تن وابسته به واحدهای نگهبانی و شوراهای بیداری را بپردازد. کارگزاران آمریکایی می‌گویند امید دارند بدین سان نزدیک به ۲۰ درصد از نیروهای مسلح زیر فرمان آمریکا در نیروهای نظامی عراق ادغام شوند. ولی رهبران شوراهای بیداری در این مورد که دولت مالکی نیروهای آنها را در نیروهای نظامی دولتی ادغام کند تردید دارند. یکی از رهبران شوراهای بیداری الانبار به نام حمید الحی در این زمینه به الاهرام گفته است ما اکنون علاقه‌یی به پیوستن به نیروهای دولتی نداریم و به جای آن

نمایندگان وابسته به ائتلاف شیعه به الشرق الاوسط گفت: حضور پیشمرگه در دیاله درست مانند حضور هر گونه میلشیاای غیر قانونی دیگر است. عباس البیاتی یک نماینده شیعه دیگر از این هم فراتر رفت و گفت حضور نیروهای کرد بیرون از کردستان نقض قانون اساسی است. او در یک گفت‌وگوی رادیویی گفت بر پایه ماده ۱۱۷ قانون اساسی عراق، نیروی پیشمرگه تنها می‌تواند در کردستان، یعنی در استان کرد نشین دربرگیرنده شهرهای دوهوک، اربیل و سلیمانیه مستقر شود.

نقشه فروپاشی

از آغاز شایع بود که استراتژی برخی از دولتمردان آمریکایی و اسرائیلی، تجزیه عراق است و در این مورد مقاله‌ها و نقشه‌هایی هم منتشر شده بود. اگر تفسیر الاهرام به حقیقت نزدیک باشد، به نظر می‌رسد اوضاع به گونه‌ای در آمده است که فرقه‌ها و احزاب نیرومند می‌کوشند طرح تقسیم را به سود خود پیش ببرند. الاهرام از قول تحلیلگرانی که آنان را مستقل خوانده نوشته است دولت مالکی که شیعیان در آن رهبری را به دست دارند، اعتماد به نفس بیشتری پیدا کرده است. از همین رو نیز می‌خواهد مرز نواحی زیر کنترل خود را با بخشهایی که در دست سنی‌ها و کردهاست مشخص کند. به گفته این تحلیلگران موضع گیرهای سرسختانه

○ بازماندگان حزب بعث و سران قبایل و طوایف سنی که به حوزه قدرت سیاسی راه یافته‌اند، رفته رفته از گذشته خود (تکریتی گری و القاعده‌باشی) دور شده‌اند و با دریافت پول و جنگ افزار از ایالات متحده پا به میدان نهاده‌اند تا شاید بتوانند قدرتی همچون دولت صدام حسین برپا کنند.

نفت خیز کرکوک از برخی جزئیات قانون انتخابات ناخوشنودند. ماه گذشته جلال طالبانی رئیس جمهوری عراق پیش نویس قانون انتخابات محلی را تو کرد زیرا در این پیش نویس برای کردها، عربها و ترکمانها سهم برابر ۳۲ درصدی در نظر گرفته شده و ۴ درصد نیز به اقلیت مسیحی اختصاص یافته است. در حال حاضر شمار چشمگیری از مسیحیان بر اثر آزار دیدن و تهدید شدن از سوی بنیادگرایان به مرزهای ترکیه پناه برده‌اند. کردها می‌گویند عربهای شیعه و سنی می‌خواهند حق تاریخی آنها را در پیوستن کرکوک به کردستان نادیده بگیرند.

مسأله دیگری بر تنش میان حکومت عراق و اقلیت کرد می‌افزاید: کشمکش بر سر خانقین - نزدیک مرز ایران - که جمعیتی یکدست ندارد. ابراهیم باجلانی رئیس شورای استانی دیاله که از کردهاست به الاهرام گفته است ارتش عراق می‌خواهد وارد خانقین شود، در حالی که اکنون پیشمرگه‌های کرد در آنجا هستند. اگر ارتش عراق بخواهد بی توافق به شهر وارد شود ما مسوول پیامدهای آن نیستیم.

به نوشته الاهرام، عقب نشینی ۲۰۰۰ نیروی کرد به مناطق خودمختار کردستان در شمال زیر فشار دولت مرکزی، به تنشها در دیاله دامن زده است. نیروهای پیشمرگه حاضر نشدند از خانقین بیرون بروند. خانقین بیرون از کردستان قرار دارد ولی جمعیت آن آمیزه‌ای از کردها و عربها است.

الاهرام وضع کنونی خانقین را چنین توصیف می‌کند: هفته گذشته (اواخر اوت ۲۰۰۸) که ارتش عراق به خانقین رسید تا جای نیروهای پیشمرگه را بگیرد، کردها دست به اعتراض زدند و در نتیجه نیروهای نظامی دولت عراق بیرون شهر متوقف شدند. درگیری روی نداده ولی وضع سخت تنش آلود است.

الاهرام می‌نویسد پس راندن پیشمرگه‌های کرد از دیاله، محور اصلی استراتژی دولت مالکی است که می‌خواهد مسوولیت امنیت را به نیروهای خود - و نه نیروهای دیگر - بسپارد. سامی العسکری یکی از

○ عراق آبستن رویدادهای تازه است . سوگمندان باید گفت که این واقعیتی تلخ و عینی است . دگر گونیهای امنیتی کنونی و واگذاری وظایف امنیتی از ارتش آمریکا به دولت عراق ، همچون نقطه آغاز دور تازه‌یی از درگیریهای قومی ، آسمان سیاسی عراق را سخت تیره و تار کرده است . رفته رفته موضوع القاعده به فراموشی سپرده می شود و زخمهای کهنه دیگری سر باز می کند .

آنان شکل بسته و دموکراتها برای گردآوری آرای فراوان ناراضیان این طرح را به سنا برده اند . از سوی دیگر ، همه طرفهای ذی نفع در بحران داخلی عراق با طرح تجزیه به مخالفت برخاسته اند . نوری مالکی آنرا فاجعه دانسته و طارق هاشمی (معاون سنی رییس جمهوری) پس از دیدار با آیت الله سیستانی (۲۶ سپتامبر ۲۰۰۷) مخالفت طیف سیاسی خود و مرجع شیعیان عراق را با همه جوانب طرح اعلام کرده است . همچنین هوشیار زیباری (وزیر خارجه و نماینده جناح کرد در ائتلاف) نیز آشکارا از مخالفت سخت کردها با طرح تقسیم یا تجزیه سخن گفته است . به هر رو ، بعید است تجزیه یا فدراتیو شدن عراق ، بعنوان يك راهکار در ایجاد صلح و ثبات سودمند افتد . گسترش عملیات انتحاری و کشته شدن «رعنا»های دیگر در دو هفته پایانی سپتامبر ۲۰۰۸ بویژه در مناطق امن اعلام شده مرکز عراق ، گواهی است بر این واقعیت که پیامدهای اشغال نظامی و فرو افتادن يك دیکتاتور هار و خونخوار به این سادگی دست از تن و جان رنجیده عراقیها بر نخواهد داشت . اینک که ژرفای فاجعه تا اندازه ای دانسته شد ، می توان به آغاز نوشتار بازگشت و اندکی به علل یکی از بزرگترین فجایع انسانی پس از جنگ ویتنام پرداخت .

مالکی در این روزها در برابر سنی ها و کردها نشان دهنده تمایل ائتلاف شیعه به ایجاد واحدهای نیمه خودمختار در نواحی مرکزی و جنوبی عراق است .

يك تحلیلگر سیاسی که نخواست نامش فاش شود به الاهرام گفته است: حالا که باراك اوباما و جوزف بایدن برای به دست گرفتن پست ریاست جمهوری فعال شده اند ، ائتلاف شیعه حاکم امیدوار است بتواند هژمونی خود را در عراق بگستراند . الاهرام در تأیید این نظر ، از سخنان مشهور جوزف بایدن در ۲۰۰۶ یاد می کند که خواهان تقسیم عراق به سه منطقه زیر کنترل سنیها ، شیعیان و کردها شده بود .

طرح تقسیم عراق به سه منطقه کردنشین (شمال) سنی نشین (غرب) و شیعه نشین (مرکز و جنوب) هنگامی از سوی دموکراتها بعنوان يك راهکار راهبردی برای پیروزی در عراق مطرح شد که هنوز هواداران حزب دموکرات ، باراك اوباما را بر هیلاری کلینتون ترجیح نداده و نامزد خود معرفی نکرده بودند . به هر رو ، طرح یا نقشه تجزیه عراق از سوی دموکراتها در اواسط سپتامبر ۲۰۰۷ به سنای آمریکا رفت و با ۷۵ رأی مثبت و ۲۳ رأی منفی ، داستان فروپاشی عراق را فراتر از يك طرح یا نظریه ساده برد و به گونه سیاستی عملی و جدی در آورد . سناتورهای دموکرات - و بیش از همه جوزف بایدن معاون اول معرفی شده از سوی اوباما - بر این گمانند که با اجرای این طرح و تجزیه (آنان می گویند «تقسیم»؟!) خاک عراق به سه منطقه قومی ، ملی ، مذهبی ، و در پی آن تقسیم شدن قدرت سیاسی - اقتصادی در این سه منطقه ، بحران عراق از میان خواهد رفت . در متن این «طرح تقسیم» ، مناطق سه گانه که در نقشه مشخص شده است زیر کنترل و مدیریت دولت فدرال مرکزی در خواهد آمد و وظیفه حفظ امنیت مرزها و تنظیم بودجه و سهمیه بندی در آمد نفت به دست این دولت خواهد بود . خطر اجرا شدن این طرح ، با پیروزی اوباما - بایدن ، بسی بیشتر خواهد شد .

این طرح بر پایه ناخرسندی آمریکاییان از حضور دیربای سربازانشان در خاک عراق و لزوم بازگشت فوری

رفت. روشن است که رویدادهایی مانند کودتای شیلی، جنگ بالکان، سقوط پیمان ورشو، لیبرالیزه شدن اقتصاد سیاسی چین پس از بحران تیان آن من، جنگ در افغانستان و عراق و حتی خصوصی سازی نظام آموزشی در ایالات متحده پس از توفان نئو اورلئان، همه در چارچوب یک رشته راهبردهای هدفمند معین در راستای تأمین منافع و مطامع سیاسی-اقتصادی سرمایه داری نو-و به تعبیر هور کهایمر نئو امپریالیسم-و ایدئولوژی حاکم بر آن (دموکراسی نئولیبرال) تعریف پذیر تواند بود. هر چند ممکن است دوستانی بر این تحلیل خرده بگیرند و برای نمونه پیدایش ریگانیسم-تاجریسم، جنگ در افغانستان و عراق را برآمده از تصمیم و اراده سیاسی نومحافظه کاران بدانند؛ با این همه، کسانی که با عرصه های عملیاتی شدن اقتصاد سیاسی در میدان تئوری پردازی های فون هایک-فون مایرز (اصحاب حلقه وین) و میلتن فریدمن (از مکتب شیکاگو) آشنایند، به روشنی از شیوه مدیریت گذار از اقتصاد سرمایه داری دولتی به اقتصاد بازار آزاد آگاهند و خوب می دانند که این روش تازه حتماً اقتصادهای کینزگرا (مشهور به دولت رفاه) در اسکاندیناوی را نیز به سوی کاهش خدمات دولتی، حذف امکانات تأمین اجتماعی و اُفت در آمد کارگران و کارمندان رانده و دستاوردهای نسبی چند سال مبارزه سندیکیایی کارگران را به سود اقتصاد بازار آزاد از میان برده است. چنانکه در بخش بعدی خواهیم گفت، معتقدم که تحلیل عینی و دقیق دلایل جنگ در افغانستان و عراق، از بهانه های کم و بیش توجیه پذیر ایالات متحده که بگذریم، تنها در چارچوب مبانی پیش گفته امکان پذیر است. با این همه، آمریکا علل دیگری را سبب ساز این جنگ می داند.

گذشته از چگونگی سربر آوردن و رشد طالبان و القاعده و دخالت مستقیم آمریکا و سه همپیمانش (عربستان، امارات و پاکستان) در پیدایش پدیده افغان العربیهای القاعده، حتماً اگر بپذیریم که رشته حملات تروریستی به شهر و ندان آمریکا و منافع ایالات متحده

○ طرح تقسیم عراق به سه منطقه کردنشین (شمال) سنی نشین (غرب) و شیعه نشین (مرکز و جنوب)، هنگامی از سوی دموکراتها بعنوان یک راهکار راهبردی برای پیروزی در عراق مطرح شد که هنوز هواداران حزب دموکرات، باراک اوباما را بر هیلاری کلینتون ترجیح نداده و نامزد خود معرفی نکرده بودند. به هر رو، طرح یا نقشه تجزیه عراق از سوی دموکراتها در اواسط سپتامبر ۲۰۰۷ به سنای آمریکا رفت و با ۷۵ رأی مثبت و ۲۳ رأی منفی، داستان فروپاشی عراق را فراتر از یک طرح یا نظریه ساده برد و به گونه سیاستی عملی و جدی در آورد.

بررسی دعاوی آمریکا

در جریان تجزیه و تحلیل مسایل جهانی و اوضاع حاکم بر روابط بین الملل پس از پایان جنگ جهانی دوم، می توان به پس و پیش ها و مرزبندیهای چند اشاره کرد. برخی کسان از اضمحلال رویونیسم روسی و پایان جنگ سرد بعنوان یک سرفصل تازه سخن می گویند و پاره ای دیگر رویدادهای ۱۱ سپتامبر را سرچشمه تفسیرهای موسوم به «جهان پیش و پس از ۱۱ سپتامبر» شمرده اند. از دید من، سربر آوردن سرمایه داری نو با امواج جهانی سازی اجباری، دموکراسی نئولیبرال، ریگانیسم-تاجریسم، تک قطبی شدن سرمایه داری جهانی و هژمونی مطلق و اقتدار خواهی بی بدیل ایالات متحده در پوشش «نظام جهانی نو»- که به غلط در ایران به «نظم نوین جهانی» مشهور شده- همراه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از یک سو و گسترش تدریجی جنبشهای اجتماعی چپ از سوی دیگر، برجسته ترین شاخصهای سیاسی-اقتصادی جهان امروز به شمار تواند

حکومت خود به همان اندازه که دامنه سرکوب جنبش دموکراسی خواهی در عراق را گسترش داده و پایه سازمانهای پلیسی، نهادهای امنیتی داخلی (استخبارات) و گارد ویژه ریاست جمهوری را استوار کرده بود، از جنگ و دندان نشان دادن به اسرائیل و پشتیبانی از جنبشهای فلسطینی تندرو کاسته بود. گمان می‌رود توجیه حمله به عراق به بهانه تهدید شدن اسرائیل از سوی صدام، چیزی باشد که برای همیشه در قوطی سیاست خارجی آمریکا بی‌مشتری خواهد ماند؛ هر چند باید پذیرفت که حفظ امنیت اسرائیل در ویرین دیپلوماسی ایالات متحده از اهمیتی فراموشی‌ناپذیر و جهانی برخوردار است. موضوع استقرار دموکراسی در عراق به تنگ آمده از شرارت‌های صدام حسین نیز مانند

○ اینکه صدام دیکتاتوری خشن و فاسد بوده و در برخورد با کمترین مخالفت - حتّٰا از سوی دامادهايش - مانند آدمکشان حرفه‌یی بی‌رحمانه عمل می‌کرده، جای چون و چرا ندارد، ولی آیا در جای جای جهان و حتّٰا در همین دور و بر ما کم‌شمارند دولتهای خودکامه‌یی که همه کوره راههای دموکراسی را بسته‌اند و هیچ اعتقادی به انتخابات آزاد، حقوق بشر، پارلمان، حقوق برابر زنان و مردان، چرخش قدرت، مطبوعات آزاد و... ندارند، به شیوه‌هایی از تروریسم پشتیبانی می‌کنند، جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی دارند، از آزار و ریختن خون مخالفانشان روگردان نیستند؟ و آیا برخی از این دولتها دوست و همپیمان آمریکا به شمار نمی‌روند؟

منتهی به رویدادهای یازدهم سپتامبر، دلیل موجه حضور نظامی ارتش آمریکا در افغانستان بوده است، باز هم با هزاران دلیل و برهان نمی‌توان همین انگیزه را برای حمله به عراق پذیرفت؛ زیرا تروریسم متأثر از بنیادگرایی اسلامی پس از اشغال عراق گسترش یافته و القاعده تا آن هنگام در عراق حضور نداشته است. به سخن دیگر، چنان که در مقاله «آمریکا، عراق؛ کم‌دی یا تراژدی» (اطلاعات سیاسی - اقتصادی ۱۳۸۱، ش ۱۸۰-۱۷۹) هشدار داده بودیم، امکان ریشه‌دواندن تروریسم در عراق تنها می‌توانست با اشغال نظامی آن کشور فراهم شود. چنانکه می‌بینیم، چنین نیز شد!

گذشته از سیاست یا بهانه سرکوب تروریسم در آن سوی مرزها، ایالات متحده از سرکشی صدام، تجاوز نیروهایش به همسایگان، تهدید امنیت اسرائیل و وجود جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی در عراق بعنوان دیگر دلایل اشغال نظامی عراق سخن گفته است. آمریکاییان هرگز توضیح نداده‌اند که اگر صدام سرکش و خونریز و برهم‌زننده نظم و امنیت منطقه بوده - که بی‌گمان بوده - چرا در همان جنگ نخست و بی‌درنگ پس از راندن ارتش متجاوزش از کویت، کار او را یکسره نکرده‌اند؟ آیا سازش آمریکا - روسیه و شاید توافقهایی پشت پرده میان همکاران بوش پدر و صدام حسین مانع از ادامه یافتن جنگ تا سقوط بعثی‌ها شده بود؟ واقعیت این است که دگرگونی چندانی در سیاست‌های ماجراجویانه صدام در فاصله جنگهای یکم و دوم پدید نیامده بود. از سوی دیگر، صدام - برخلاف خودبزرگ‌بینی جنون‌آسا و شگفت‌انگیزش تا جنگ یکم - به اعتبار شواهدی که به آنها خواهیم پرداخت، پیش از حمله دوم آمریکا چنان پراگماتیست شده بود که برای ماندن بر سر قدرت، هر شرط خفت‌باری را بپذیرد. از برچیدن جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی گرفته تا در اختیار گذاشتن قرارداد‌های نفتی و تسلیم بی‌قید و شرط، همه می‌تواند گواه این نکته باشد که هدف ایالات متحده از حمله به عراق نه صدام که چیزهای دیگری بوده است.

باید دانست که صدام حسین در چهار پنج سال آخر

اعضای شبه اپوزیسیون متشکلت صدام به ثبات آینده سیاسی عراق امید بسته بودند. آیا هدف ایالات متحده از اشغال عراق راهبردی مبنی بر کلو نیالیسم بود؟ آیا منابع فراوان نفتی بار دیگر این سیاست فراموش شده رازنده کرده بود؟

آمریکا و انگلستان - به گواهی تاریخچه روابط ویژه شان با عراق، با صدام دشمنی نداشتند. هدف، دستاوردهای جنبشی بود که کمابیش از نیم سده پیش خاورمیانه و دیگر نقاط جهان را در نور دیده بود: ملی شدن نفت.

ملی شدن نفت، قانونی بود که سرمایه‌های کلان و قدرتهای پشتیبان آنها، در واپسین سالهای سده بیستم تصمیم به لغو آن در کشورهای بزرگ نفت خیز گرفتند. نفت بسیار عزیزتر از آن بود که حتی به بازار آزاد عزیز سپرده شود، چه رسد به اینکه مالکیتش از آن ملتهای جهان سومی باشد. حتی اگر فرمانروایان خودخوانده و خودکامه، وابسته یا مستقل، اختیار آنرا در دست بگیرند، گاهی برخلاف سیاستهای ضد ملی شان ناچارند به مصالح حکومتی بیندیشند، یا چه بسا مانند صدام گرفتار هوس امتیازگیری شوند. پس باید به سیستم استعماری بازگشت و اختیار و انحصار استخراج و دادوستد نفت را خود به دست گرفت. از آغاز دگرگونیهای تئولیرالی،

○ ایالات متحده بر آن است که به هر قیمت قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را نگهدارد. سیطره بر منابع نفتی کشورهای جنوب (مانند عراق) و چنگ انداختن بر توانمندیهای سیاسی در جهان - که در تازه ترین کتاب نوام چامسکی مورد بحث قرار گرفته - در خدمت این راهبرد است. همه جزئیات این مسأله پیچیده در یک معادله نهفته است: سلطه برای ماندن، برابر است با ماندن برای سلطه.

بهانه پیشین نپذیرفتنی است. اینکه صدام دیکتاتوری خشن و فاسد بوده و در برخورد با کمترین مخالفت - حتی از سوی دامادهايش - مانند آدمکشان حرفه‌بی بی‌رحمانه عمل می کرده، جای چون و چرا ندارد، ولی آیا در جای جای جهان و حتی در همین دور و بر ما کم‌شمارند دولتهای خودکامه‌بی که همه کوره راههای دموکراسی را بسته‌اند و هیچ اعتقادی به انتخابات آزاد، حقوق بشر، پارلمان، حقوق برابر زنان و مردان، چرخش قدرت، مطبوعات آزاد و... ندارند، به شیوه‌هایی از تروریسم پشتیبانی می‌کنند، جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی دارند، از آزار و ریختن خون مخالفانشان روگردان نیستند؟ و آیا برخی از این دولتها دوست و همپیمان آمریکا به‌شمار نمی‌روند؟ پس پرسش اصلی همچنان این خواهد بود که هدف از اشغال عراق چه بوده است.

حل بحران انرژی

در آستانه حمله آمریکا به عراق، اقتصاد این کشور در سایه تحریمها سخت ضعیف شده و صدها کودک عراقی به علت نبود دارو و شیر خشک جان داده بودند. گروه کوچک زمامداران و وابستگان سیاسی و قومی به حزب بعث در ناز و نعمت به سر می‌بردند و اکثریت جامعه در تنگنای شدید اقتصادی دست و پا می‌زدند. اوضاع فلاکت‌ناشی از تحریم و نظارت بر درآمد نفت عراق، بر نکبت دیکتاتوری سیاه صدام افزوده شده بود و بر سرهم ملت عراق روزگار تیره و تاری داشت. سکوت مردمان در برابر اشغال نظامی، نشان دهنده بی‌بهره بودن رژیم از مشروعیت بود. ولی این زمینه مناسب، تنها برای از پا انداختن صدام و همدستانش کافی بود. به سخن دیگر، برای سیاستمداران آمریکایی پیش‌بینی یک پیروزی نظامی آسان، چندان دشوار نبود. آیا آنان به شیوه سامان دادن اوضاع پس از صدام نیز اندیشیده بودند؟ بی‌گمان پاسخ این پرسش منفی نیست. از یک دیدگاه شاید سودای سیطره بر اقتصاد نفتی عراق چنان در سویدای وجود تصمیم‌سازان ایالات متحده شیرین آمده و خوش نشسته بود که بر پایه گفتگوهایی با

○ ایالات متّحده که باز پا افتادن ابر قدرت رقیب، خود را یگانه نیروی چیره بر جهان می دانست، رویدادهای یازده سپتامبر را - به گمان خود - به فرصتی مناسب برای از میان برداشتن بحران رو به گسترش اقتصادی - سیاسی داخلی و بین المللی اش تبدیل کرد. افغانستان همچون کمینگاه اصلی تروریستهای القاعده و عراق زیر فرمان صدام، بهترین گزینه و ابزار برای کاهش بحران اقتصادی و بازگرداندن هژمونی از دست رفته بودند.

رانوام چامسکی در آخرین مقاله خود بازتاب داده است: قراردادی که میان وزارت نفت عراق و چهار شرکت غربی در دست تنظیم است، پرسشهای حسّاسی درباره ماهیت حمله به عراق و اشغال آن پیش می آورد؛ پرسشهایی که در آمریکا باید به گونه جدی مورد بحث نامزدهای ریاست جمهوری قرار گیرد؛ همچنین البته در عراق اشغال شده، جایی که به نظر می رسد مردمانش دیگر هیچ نقشی در تعیین سر نوشت کشورشان ندارند.

گفتگوهایی با کمپانیهای اکزون موبیل، شل، توتال و بریتیش پترولیوم - شرکای اصلی دهه های پیش که اکنون شورون و چند شرکت دیگر هم به آنها پیوسته اند - برای زنده کردن قراردادهایی در جریان است که در سالهایی که کشورهای تولیدکننده، نفتشان را ملی کردند، از دست رفته بود.

قراردادهایی را که این شرکتهای نفتی با همکاری مقامات رسمی آمریکا نوشته اند - بی اینکه آنها را به مزایده بگذارند - بر پیشنهادها بیش از ۴۰ کمپانی دیگر، از جمله شرکتهای چینی، هندی و روسی اولویت داده اند...

این بخش شناخته شده بی از برنامه دولتهای پشتیبان سرمایه های کلان برای جنگ اندازی دوباره بر اموال از دست رفته بود. در کتابی که با پشتیبانی پنتاگون به چاپ رسید، نوشته شده بود چاههای نفت در جهان در جای درست خود قرار نگرفته است.

نفت عراق نزدیک به ۴۰ سال به گونه انحصاری در اختیار شرکت نفت عراق (Iraq Petroleum Company) بود که سهامداران اصلی اش عبارت بودند از: شرکت نفت ایران و انگلیس (Inglo - Persian oil company) با ۵۰ درصد سهام همان بریتیش پترولیوم بعدی (BP)؛ داچ شل هلند؛ شرکت نفت فرانسه (توتال بعدی)؛ استاندارد اوویل آمریکا، اکزون موبیل بعدی (Exxon Mobil). آنها بی اینکه ناچار از چانه زنی با دیگران یا در بند ملاحظه بی باشند، به هر جا لوله می کشیدند: از کرکوک و حدیثه در عراق کنونی تا حیفا در فلسطین آن زمان و تریپولی در لبنان و بعینه در سواحل سوریه، و با به جیب زدن در آمد آن، نفرین و نفرت مردمان را برمی انگیزتند. عبدالکریم قاسم پس از کودتای ۱۹۵۸، کمابیش ۹۹/۵ درصد دارایی کمپانی را که پیشینه استعماریش به دوران عثمانی برمی گشت، ملی اعلام کرد و نیم درصد باقی مانده را صدام حسین در دهه هفتاد، هنگامی که سوگلی هر دو اردوگاه شرق و غرب بود ملی کرد. او گذشته از بهره برداری خانوادگی و قومی، سیستم تامین اجتماعی مشهور عراق را - که بر پایه گزارشها در خاورمیانه کم مانند بود - در فضای مساعد همکاری دو اردوگاه بر پایه همین نیم درصد که شامل چاههای تولید کننده نفت عراق بود، سازمان داد. حال پس از نیم سده، چهار خواهر Royal Dutch Shell, BP, Exxon Mobil, Total به عراق برمی گردند، با همان حقوق انحصاری دوران استعماری، بی اینکه حتّاً به بازار آزاد اجازه دخالت بدهند؛ دولت عراق هم که سر همراهی دارد. برای اینکه راه این بازگشت فراهم شود، به کار برد گلوله های سربی و بمبهای آتش ز نیاز بود. صدام و حمله اش به کویت و دیکتاتوری اش، در این داستان تنها نرم افزار بودند. داستان این سرقت مسلحانه

ویژه کشتار جمعی، رابطه صدام حسین باالقاعده، پیشبرد دموکراسی و جنگ با تروریسم - که چنانچه پیش بینی می شد در سایه اشغال گسترش یافت - هدف اصلی نمایان بود.

در نوامبر گذشته (۲۰۰۷) هنگامی که بوش و نوری مالکی اعلامیه اصول را با دور زدن کنگره آمریکا، پارلمان عراق و شهروندان دو کشور امضاء کردند، علایق واقعی، به گونه برجسته خود را نمایان ساخت.

اعلامیه، امکان حضور نامحدود و دراز مدت نظامی آمریکا در عراق را باز گذاشته و از جمله ناظر به ساختن پایگاههای بزرگ هوایی در سراسر عراق و یک سفارت در بغداد است که خود شهری در دل یک شهر است و مانند آن در هیچ جای جهان وجود ندارد. اینها را برای این نمی سازند که سپس رها کنند و بروند.^۷

اعلامیه در زمینه بهره برداری از منابع عراق نیز بی پرده است. در آن آمده است که اقتصاد عراق، یعنی منابع نفتی آن، باید به روی سرمایه گذاری خارجی، بویژه سرمایه گذاری آمریکایی باز باشد. درست مثل این که بگویند ما به شما حمله کردیم، بنابراین حق داریم کشور شما را کنترل کنیم و به منابع شما دسترسی داشته باشیم... جای شگفتی نیست که این بیانیه بی درنگ در عراق با اعتراض روبه رو شد، از جمله از سوی اتحادیه های کارگری که با وجود قوانین سخت ضد کارگری - که صدام تصویب کرده و در دوران اشغال حفظ شده - توانسته اند همچنان سرپا بمانند.

در تبلیغات آمریکا، نیروی اخلاکگر در برابر سلطه آمریکا بر عراق، جمهوری اسلامی ایران است و آمریکا مسوولیت مشکلات عراق را به دوش ایران می اندازد. وزیر خارجه آمریکا کندولیزا رایس راهکار ساده ای پیشنهاد کرده است: نیروهای خارجی و جنگ افزارهای

○ دستگاه حکومتی بوش از ترسی که رویدادهای یازدهم سپتامبر در دلها افکنده بود، سود برد. چیزی که آغاز شد تنها «جنگ با تروریسم» نبود، بلکه تبدیل آن به برنامه ای یکسره سودآور نیز بود؛ شاخه یی نواز صنعتی شکوفا، که در اقتصاد نیمه جان آمریکا جانی تازه دمید. شاید این صنعت تازه را با عنوان «مجموعه سرمایه داری فاجعه» بهتر بتوان شناخت؛ صنعتی که دامنه اش بسیار گسترده تر از مجموعه های صنعتی - نظامی است که دولت آیزنهاور درباره خطرهای آن در پایان دوره ریاست جمهوری ش هشدار داده بود.

به احتمال بسیار، انگیزه اصلی اشغال نظامی عراق، احیای شرکت نفت عراق بوده است. این کمپانی بسیار منفور، همچنان که سیموس میلنه در گاردین انگلیس نوشته است، با فشار بریتانیا برای بالا کشیدن ثروت عراق بر پایه قراردادی سخت استثمار گرانه به این کشور تحمیل شده بود... عراق دومین ذخایر نفت جهان را دارد و مهمتر اینکه استخراج آنها ارزان است؛ نه لایه های یخ زده، نه آلودگی به شنهای قیراندود، یا نیاز به حفاری در عمق دریا. برای برنامه ریزان ایالات متحده ضرورت دارد که عراق تا حد ممکن زیر کنترل آمریکا باشد، دولتی زیر فرمان داشته باشد و نیز پایگاههای عظیم نظامی آمریکا را، درست در قلب خاورمیانه، در خاک خود جای دهد.

همواره روشن بود که هدف اصلی حمله به عراق نفت بوده است. حتا از درون فضای مه آلود ناشی از جنجال آفرینی های پیاپی درباره جنگ افزارهای

فوق العاده [supreme international crime] است که بر پایه تعریف دادگاه نورمبرگ، تفاوتش با جنایت جنگی این است که آمیزه‌ای است از همه جنایتها. این یکی از موضوعاتی است که نباید درباره آن بحث شود؛ در مبارزه انتخاباتی یا هر جای دیگر: چرا در عراق هستیم؟ به عراقیها به خاطر ویران کردن کشورشان چه دینی داریم؟ بیشتر آمریکاییان خواهان رفتن نیروهای آمریکا از عراق هستند، آیا صدای آنها اهمیتی دارد؟ (متن کامل مقاله‌ی چامسکی در این سایت آمده است: www.alternet.org/waroniraq/ 91123/p.2)

شواهد داخلی

مسئله انرژی همچنان در میانه میدان سیاستهای داخلی و خارجی آمریکا است و به نظر نمی‌رسد تا یکی دو دهه آینده دست کم کشمکش بر سر چگونگی تأمین نیازهای آمریکا به سوخت فسیلی و منابع جایگزین (انرژیهای تجدیدشدنی) به یک اجماع نهایی میان ثوربسینها دو حزب دموکرات و جمهوریخواه برسد. کمتر از دو ماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری، جان مک کین شعار «چاهای بیشتری بکنید» سر داده و روی جولیان (نامزد کنار رفته جمهوریخواهان، پشتیبان بوش و مک کین و شهردار پیشین نیویورک) فریاد کشیده است: «باید چاههای تازه برای استخراج نفت بکنیم». این شعار جمهوریخواهان که پس از جنگ روسیه- گرجستان رساتر به گوش می‌رسد، با هدف بی‌نیازی یا کم شدن نیاز نفتی آمریکا و غرب به نفت و گاز روسیه، و تزوئلا و ایران طراحی شده است. و چنین است که نئولیبرالها مانند همیشه توماس فریدمن را به نقد این استراتژی فرستاده‌اند. فریدمن که از سر مقاله نویسان برجسته نیویورک تایمز است و در میان رفرمیستهای نئولیبرال ایرانی نیز هوادارانی سرسخت دارد، در انتقاد از مواضع نفتی جمهوریخواهان نوشته است:

خارجی از عراق بیرون بروند! البته مال دیگران، نه مال ما. رویارویی با برنامه هسته‌ی ایران، تنش را به اوج رسانده است. سیاست «تغییر رژیم» دولت بوش همراه است با تهدیدهای خطرناک درباره کاربرد زور، (در این مورد هر دو نامزد ریاست جمهوری با بوش همراهند) که یک بار دیگر، از دید حاکمان جهان مشروع شمرده می‌شود. بیشتر آمریکاییان موافق دیپلوماسی مسالمت آمیز و مخالف کاربرد زورند، ولی افکار عمومی نقش چندانی در تنظیم سیاستها ندارد.

استیون سایمون در فارین افیرز نوشته است: استراتژی ضد شورش کنونی آمریکا سه نیروی را تقویت می‌کند که به گونه سنتی ثبات خاورمیانه را تهدید کرده‌اند: قبیله‌گرایی، جنگ‌سالاری و فرقه‌گرایی؛ و افزوده است برآیند، چه بسا دولتی نیرومند و متمرکز زیر کنترل یک جوتای نظامی مانند رژیم صدام حسین باشد.

اگر واشنگتن به هدفهای خود برسد، کارهایش را توجیه خواهد کرد. واکنشها در برابر ولادیمیر پوتین که توانست چپن را بسی بیش از ژنرال پترایس سرکوب کند، یکسره متفاوت است. چپن در پیوند با دیگران بود؛ عراق در پیوند با آمریکا است. بنابراین معیارها یکسره متفاوت است.

این روزها در ایالات متحده، دموکراتها خاموشند و این خاموشی به علت موفقیت تاکتیک تشدید عملیات جنگی در عراق [surge] است. این سکوت نشان دهنده این واقعیت است که آنها در اصل با جنگ مخالف نیستند. در این گونه نگرستن به جهان، اگر شما به هدفهایتان برسید، جنگ و اشغال برحق است؛ با گرفتن سرزمین، قرار دادهای ارزشمند و شیرین نفتی سرازیر می‌شود.

ولی حقیقت این است که این تجاوز، یک جنایت جنگی و به راستی جنایتی بین‌المللی از نوع

سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را نگهدارد. سیطره بر منابع نفتی کشورهای جنوب (مانند عراق) و چنگ انداختن بر توانمندیهای سیاسی در جهان - که در تازه‌ترین کتاب نوام چامسکی مورد بحث قرار گرفته^۸ - در خدمت این راهبرد است. همهٔ جزئیات این مسأله پیچیده در يك معادله نهفته است:

سلطه برای ماندن، برابر است با ماندن برای سلطه. این منطق هژمونی خواهانه، هنگامی در میان سیاستمداران آمریکایی پررنگ تر شد که تروریستهای القاعده بر جهای منهن را فرو ریختند. به سخن دیگر، رویدادهای یازده سپتامبر از سوی بنیادگرایان سناریویی برای تحقیر ایالات متحده بود و از سوی دیگر فرصتی مناسب برای نومحافظه کاران تا با دمیدن در شیپور جنگ و گسترش سیاستهای میلیتاریستی، برتری جویی و هژمونی به چالش کشیده شده آمریکا را باز گردانند. ایالات متحده که با از پا افتادن ابر قدرت رقیب، خود را یگانه نیروی چیره بر جهان می دانست، رویدادهای یازده سپتامبر را - به گمان خود - به فرصتی مناسب برای از میان برداشتن بحران رو به گسترش اقتصادی - سیاسی داخلی و بین المللی اش تبدیل کرد. افغانستان همچون کمینگاه اصلی تروریستهای القاعده و عراق زیر فرمان صدام، بهترین گزینه و ابزار برای کاهش بحران اقتصادی و باز گرداندن هژمونی از دست رفته بودند.

بی گمان هزینه عملیات نظامی در افغانستان - و سپس عراق - بحران اقتصادی آمریکا را ژرفتر می کرد و این پرسش چالش برانگیز را بر بالای نگرانیها و بررسیهای نظریه پردازان و تصمیم سازان در زمینه سیاست خارجی می نشاند:

آیا يك اقتصاد آمریکایی کم پس انداز می تواند پاسخگوی سلطه جویی نظامی آن کشور باشد؟ استفان وچ (اقتصاددان) از مورگان استنلی پاسخ می دهد:

«آمیژه تاریخ، ژئوپولیتیک و اقتصاد بیش از هر چیز مراقب می سازد که يك جهان «آمریکا محور» راه به جایی نخواهد برد.»

«چرا جمهوری خواهان که تاجر مسلکند، می خواهند همچنان به تکنولوژی سده نوزدهم یعنی سوختههای فسیلی بپردازند و به تکنولوژی سده بیست و یکم یعنی انرژی تجدیدشدنی رو نمی کنند... سیاست جمهوری خواهان در حوزه انرژی من را یاد کسی می اندازد که در دوران کنونی با اینهمه پیشرفت تکنولوژی ارتباطات، اینترنت و رایانه، پیوسته بر تولید کاغذ کپی و ماشینهای تایپ تأکید کند.» (توماس فریدمن، «مردم را احق فرض نکنید»، سرمایه، ۱۳۸۷/۶/۲۶، ص ۱۸)

با همهٔ بازیهای شبه پسامدرن تئولبرالهای آمریکایی، روزنامه نگار و تحلیلگر محبوبشان فریدمن، در مقاله اش «با يك دست پس می زند و با دو دست پیش می کشد» و به نیاز حیاتی ایالات متحده به سوختههای فسیلی و تجدیدناشدنی (نفت و گاز) اعتراف می کند:

بی گمان در سالهای آینده همچنان به نفت نیاز خواهیم داشت. ولی چرا به جای شعار «چاههای بیشتری بکنید»، توان و وقت خود را صرف نوآوری و دستیابی به انرژی پاک نمی کنیم؟» (همان) اعتراف فریدمن به پیوند تنگاتنگ قدرت اقتصادی و برتری جویی آمریکا با چاههای نفت و گاز، صادقانه ترین نکته ای است که من تاکنون در نوشته های او و مباحث یکی دو دههٔ اخیر تئولبرالها دیده ام. ولی جالبترین بخش نوشتار فریدمن، بند پایانی آن است:

«شوربختانه، بی نیروی پایای سیاسی و نظامی، نیروی اقتصادی وجود نخواهد داشت و سخن گفتن دربارهٔ یکی از آنها بی توجه به دیگری، بی معناست. تا هنگامی که آمریکا را به کشوری بسیار توانمند در حوزه نوآوری و رقابت پذیری تبدیل نکنیم، قدرت ما در جهان رو به کاهش خواهد بود. آمریکاییان در انتخابات پیش رو باید بر پایهٔ این موضوعات [کنترل انرژی: سیطره بر جهان] تصمیم بگیرند؛ زیرا در چهار سال آینده مهمترین موضوعات، همینها خواهد بود. بی کشوری نیرومند، رهبر نیرومند وجود ندارد.» (همان)

ایالات متحده بر آن است که به هر قیمت قدرت

○ مسأله عراق از هر دیدگاهی بررسی شود، شکست تروریسم برخاسته از بنیادگرایی اسلامی، و کلونیالیسم امپریالیستی، بی چون و چرا و نزدیک است. کمترین پیامد این شکست، دو دستاورد بزرگ برای مردمان منطقه و جهان خواهد بود:

۱. پایان گرفتن اسطوره کلونیالیسم.
۲. به لرزه افتادن پایه‌های پوپولیستی بنیادگرایی اسلامی و ورشکستگی مدّعی پوچ و ارتجاعی تروریسم ضدّ امپریالیستی.

در آرزوی بحران و سوانح طبیعی دست به آسمان برداشته بودند؛ همان گونه که دهقانان برای ریزش باران به هنگام خشکسالی دعا می‌کنند.

دستگاه حکومتی بوش از ترسی که رویدادهای یازدهم سپتامبر در دلها افکنده بود، سود برد. چیزی که آغاز شد تنها «جنگ با تروریسم» نبود، بلکه تبدیل آن به برنامه‌ای یکسره سودآور نیز بود؛ شاخه‌یی نواز صنعتی شکوفا، که در اقتصاد نیمه جان آمریکا جانی تازه دمید. شاید این صنعت تازه را با عنوان «مجموعه سرمایه‌داری فاجعه» بهتر بتوان شناخت؛ صنعتی که دامنه‌اش بسیار گسترده‌تر از مجموعه‌های صنعتی-نظامی است که دولت آیزنهاور درباره‌ی خطرهای آن در پایان دوره ریاست جمهوری هشداری داده بود. داستان این است که یک جنگ جهانی-بی هرگونه محدودیت زمانی- از سوی شرکتهای خصوصی در همه سطوح به راه افتاده است؛ جنگی که هزینه‌هایش با بودجه بخش دولتی پرداخت می‌شود و هدفش پاسداری از امام میهن، یعنی آمریکا و همزمان کندن ریشه «نیروهای شر» در کشورهای دیگر است. بازار پر سود این شاخه صنعتی تازه، در این سالها گسترش بسیار یافته است. دیگر تنها بحث بر سر مبارزه

اندی زای از مورگان استنلی معتقد است که درآمدهای برخاسته از اشغال عراق نمی‌تواند همه ظرفهای خالی بحران اقتصادی و هزینه جنگ را پر کند. از دید او «پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم اشغال عراق باعث پس انداز ۴۰ بیلیون دلار در سال بابت هزینه‌های نفتی می‌شود. اگر این منافع بی‌کم و کاستی تحقق یابد، تنها بخشی از کسری حساب جاری آمریکا جبران خواهد شد.»

چرا پس از ۱۱ سپتامبر؟ چرا عراق؟

اینکه گمان بریم استراتژیستهای نومحافظه کار و نئولیبرال آمریکایی از پیامدهای اشغال عراق ناآگاه بوده‌اند، ساده‌اندیشی است. وقتی پیامدهای احتمالی اشغال چنان روشن است که یک تحلیلگر سیاسی بی‌ادعا - چون نگارنده - می‌تواند از ماهها پیش فاجعه را پیش بینی کند، طراحان سیاست خارجی آمریکا که جای خود دارند. گذشته از آنچه در بخش پیشین (انرژی) بعنوان انگیزه اصلی اشغال مطرح شد و جدا از تلاش آمریکا برای ترسیم ژئوپلیتیک تازه خاورمیانه و جهان (نظم جهانی نو) که در جای دیگری باید بررسی شود، می‌توان بار دیگر این پرسش را پیش کشید که به راستی «چرا عراق؟» و «چرا به بهانه رویدادهای ۱۱ سپتامبر؟» نخست به پرسش دوم می‌پردازیم.

به نوشته نوامی کلاین، هنگامی که حمله تروریستی یازدهم سپتامبر صورت گرفت، کاخ سفید از شاگردان میلتون فریدمن^۱ پرسیده بود، که در میان آنان می‌توان از دوست نزدیک فریدمن، دونالد رامسفلد یاد کرد. گروه کاری بوش، بی‌درنگ به بهره‌برداری از بهت و سردرگمی عمومی پرداخت؛ نه از آن رو که به ادعای برخی کسان خودشان پنهانی فاجعه را پدید آورده بودند، بلکه به این سبب که عناصر کلیدی این دولت - از دیک چنی تا پال ولفوویتز - کارگزاران کهنه کار «سرمایه‌داری فاجعه» در آمریکای لاتین و اروپای خاوری بودند. اعضای این گروه، آن دسته از عوامل اجرایی دگرگونیهای اجتماعی بودند که برای ایجاد آن

سرمایه‌داری فاجعه می‌گردد و انواع خدمات تازه در پیوند با بحران و فاجعه خریداری می‌شود. سه قلم آمار می‌تواند گوشه‌یی از دامنه این دگرگونی را نشان دهد:

در ۲۰۰۳، دولت آمریکا ۳۵۱۲ قرارداد با شرکتهای امنیتی امضاء کرده و پس از يك دوره، در پایان ۲۰۰۶ میلادی مجلس برای تأمین امنیت داخلی آمریکا بیش از ۱۱۵۰۰۰ قرارداد مشابه با شرکتهای امنیتی بسته است. «صنعت تأمین امنیت داخلی» در سطح جهانی - که پیش از ۲۰۰۱ بخش اقتصادی کم‌اهمیتی بود - به شاخه‌یی مبدل شده که سرمایه در گردش آن به ۲۰۰ میلیارد دلار می‌رسد. سرمایه‌گذاری دولت آمریکا در زمینه تأمین امنیت داخلی در ۲۰۰۶ بیش از ۵۴۵ دلار برای هر خانواده بوده است.

این حقایق تنها نشان‌دهنده جنگ با تروریسم در جبهه داخلی است. ولی سودهای واقعی کلان در جنگی به دست می‌آید که در آن سوی مرزهای آمریکا در جریان است. گذشته از فروشندگان جنگ افزار که سودشان به علت جنگ عراق سر به فلک کشیده است، شاخه بخش خدمات برای نظامیان آمریکایی به صورت یکی از رو به رشدترین بخشهای اقتصادی خدمات در سراسر دنیا در آمده است. در دسامبر ۱۹۹۶ توماس فریدمن ستون‌نگار روزنامه نیویورک تایمز با حروف درشت چنین نوشت: «هیچ يك از کشورهای صاحب يك رستوران مك دونالد بوده باشند تاکنون به جنگ با یکدیگر نپرداخته‌اند». در کمتر از دو سال، نه تنها عکس این قضیه ثابت شد، بلکه به علت سودآوری این جنگها، ارتش آمریکا با يك رستوران در پشت جبهه‌اش به تسخیر جهان می‌پردازد. این شرکتهای پایگاههای آمریکایی در عراق و شهرک خلیج گواتانامو، با بخشودگی مالیاتی سرگرم کارند!

مقام بعدی سودآوری در عراق را، سازمانهای کمک‌رسانی و شرکتهایی که در طرحهای بازسازی سرمایه‌گذاری می‌کنند، به دست آورده‌اند و امروز به یکی از سرمشقه‌های جهانی سرمایه‌گذاری تبدیل

○ شکست تروریسم و اشغال، بی‌چون‌چرا به معنای پاگرفتن آینده‌ای روشن برای عراق نخواهد بود. از سوی دیگر، خروج کامل ارتش ایالات متحده نیز - که به ظاهر قرار است در ۲۰۱۲ صورت گیرد - برابر با پیروزی عراقیها نخواهد بود. پیروزی در مان‌کننده همه زخمهای برجا مانده از دوران حاکمیت سیاه صدام و سپس اشغال، هنگامی به دست خواهد آمد که عراقیها بتوانند از درون يك جنبش نیرومند، دولتی دموکراتیک برآورد و آزادسازی کشور خود را بارهایی اجتماعی از بند کشمکشهای ملی، قومی، فرقه‌ای، مذهبی، نهادینه کنند.

با تروریسم نیست، بلکه به همان اندازه بر سر مأموریت «نیروهای پاسدار صلح بین‌المللی»، نیروهای ناظر و کمک‌رسان در پیوند با سوانح طبیعی داغ است؛ کمکهایی که نیاز به آنها پیوسته افزون می‌شود.

دستگاه حکومتی بوش برای سرعت بخشیدن به آمیزه درهم ریخته «سرمایه‌داری فاجعه»، خصوصی‌سازی را بی‌هرگونه بحث عمومی درباره بنیادهای دولتی که کارکردی مرکزی و حساس دارند (از بیمه خدمات جنگی گرفته تا بازجویی از زندانیان و گردآوری اطلاعات درباره همه ما)، به اجرا در آورد. برنامه عملیاتی دولت در يك جنگ بی‌پایان اداره کردن شبکه‌یی از سازمانهای وابسته به دولت نیست، بلکه پاسداری از سرمایه در خطر (کاپیتال ریسک) متعلق به سرمایه‌داری است که در پول غلت می‌زند! در مرحله نخست، سرمایه این گونه سرمایه‌داری - که من آنرا «سرمایه‌داری فاجعه» می‌خوانم، از بودجه دولتی تأمین می‌شود و سپس دولت بزرگترین مشتتری این

را تأمین کند، تحسین نکردند.

سیاست «شوگ در مانی» - که دستگاه دولتی بوش پس از ۱۱ سپتامبر در پیش گرفته - گذشته از رونق بخشیدن به تجارت جنگ افزار، ایجاد ارتشهای خصوصی، بخش ویژه بازسازی مناطق و صنعت سودآور تأمین امنیت داخلی، زمینه ساز پیدایش گونه تازه ای از مدیریت اقتصادی جهان شده است. این گونه تازه اقتصاد در دوران زمامداری بوش پا گرفت، ولی اکنون خود را از دولت جدا کرده و سخت جانی خواهد کرد تا هنگامی که ما آنرا شناسایی کنیم و در برابرش بایستیم. این گونه تازه اقتصاد، گرچه زیر سلطه شرکتهای آمریکایی کار می کند، ولی جهانی است. شرکتهای انگلیسی با دانش خویش در زمینه دوربینهای مخفی، شرکتهای اسرائیلی با تکنیک پیشرفته شان در ساختن دیوارها و حصارها و صنایع چوب کانادا با فروش خانه های چوبی از پیش ساخته به پایداری این اقتصاد تازه یاری می رسانند. کن بیکر مدیر یک شرکت چوب در آمریکا می گوید: «تصور نمی کنم که در گذشته بازسازی پس از رویدادهای فاجعه بار را بعنوان بازار شناسایی کرده باشیم. این استراتژی را می توان هر چه بیشتر در آینده توسعه داد.»

«سرمایه داری فاجعه» همانند «بازار رشد» در دهه ۱۹۹۰ و شکوفایی فن آوری اطلاعاتی فراگیر است. کارشناسان اقتصادی می گویند معاملات امروز حتی از معاملات در دوران شکوفایی فن آوری اطلاعاتی پررونق تر و سودآورتر است، با این تفاوت که «حباب امنیتی» در سنجش با حبابهای دیگر هنوز تتر کیده است. سودهای فزاینده «اقتصاد فاجعه»، در آمدهای رو به افزایش شرکتهای بیمه (که تنها در آمریکا در ۲۰۰۶ به ۶۰ میلیارد دلار رسیده است) و سودهای نجومی صنعت نفت (که با هر بحران تازه افزایش می یابد) بازار جهانی را از کودی که پیش از رویدادهای یازدهم سپتامبر آنرا تهدید می کرد، رهایی بخشید.

(نقل به مضمون از: Noami Klein, 2007, pp. 141-5)

گزینه اشغال عراق به سادگی در دستور کار کاخ

شده اند، گذشته از اینکه ویرانی نتیجه یک جنگ پیشگیرانه باشد (مانند تجاوز اسرائیل به لبنان در ۲۰۰۶) یا یک توفان. کمک رسانی به هنگام پیش آمدن فاجعه، به چنان بازار پرسود و رونقی تبدیل شده است که بنگاههای سرمایه داری دیگر نمی خواهند اجازه دهند سازمانهای داوطلب به این کار بپردازند. چرا بازسازی مدارس در مناطق آسیب دیده را یونیسف (UNICEF) به عهده گیرد، وقتی که مقاطعه کاری آمریکایی بکتل (Bechtel) - یکی از بزرگترین شرکتهای ساختمانی در آمریکا - می تواند آنرا انجام دهد؟ چرا باید کسانی را که خانه های خود را بر اثر توفان و سیل از دست داده اند در میسیسیپی و در آپارتمانهای خالی با کمک مالی دولت اسکان داد، وقتی که می شود آنها را در کشتی تفریحی کار نیوالز (Car-nivals) مستقر کرد؟ چرا سازمان ملل نیروهای پاسدار صلح به دارفور بفرستد، وقتی شرکت خصوصی «بلک واتر» به دنبال مشتری می گردد؟ پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جنگ و فاجعه های طبیعی راه را برای بخشهای کوچک اقتصاد باز می کرد مانند تولیدکنندگان هواپیماهای جنگی یا شرکتهای ساختمانی که پلهای بمباران شده را بازسازی می کردند. مهمترین وظیفه اقتصادی آنها این بود که پس از جنگ به رکود بازار پایان دهند و اقتصاد را کدرا سر و سامان بخشند. ولی امروز که جنگ و کمک رسانی یکسره خصوصی شده اند و خود، بازار را هدایت می کنند، پیام روشن است: دیگر هیچ دلیلی وجود ندارد که برای رونق اقتصادی منتظر پایان جنگ باشیم. مزیت آشکار این شیوه مداخله پست مدرنیستی این است که اگر از دیدگاه بازار به آن بنگریم، نباید شکست بخورد؛ یا چنانکه یک تحلیلگر بازار انرژی در مورد بیلان سه ماهه شرکت هالیبرتون گفته بود: «در عراق، نتیجه بهتر از آن است که پیش بینی می شد»، او این سخنان را در اکتبر ۲۰۰۶ به زبان رانده بود، یکی از خوشوتبارترین ماههای جنگ در عراق که آمار کشته شدگان غیر نظامی در آن به ۳۷۰۹ تن رسیده بود. شاید اندکی از سهامداران جنگی را توانسته است تنها در یک قلم ۲۰ میلیارد دلار هزینه شرکت هالیبرتون

بتوانند از درون يك جنبش نیرومند، دولتی دموکراتیک برآوند و آزادسازی کشور خود را بارهایی اجتماعی از بند کشمکشهای ملی، قومی، فرقه‌ای، مذهبی، نهادینه کنند.

آیا تمدن کهن سرزمین میان رودان شاهد این پیروزی بزرگ را در آغوش خواهد کشید؟ نمی‌دانم. پاسخ دادن به این پرسش و پیش‌بینی آینده مرموز عراق - برخلاف آنچه در مقاله «کمدی، تراژدی...» آمده بود - سخت پیچیده و چه بسا ناممکن است.

گزیده منابع

فریدمن. توماس (۱۳۸۷) «مردم را احق فرض نکنید»، روزنامه سرمايه، ۲۶ شهریور

قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱) «نامه به ریاست جمهوری آمریکا»، روزنامه اطلاعات، ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت

_____ (۱۳۸۱) «آمریکا، عراق؛ کمدی یا تراژدی؟» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۸۰-۱۷۹

_____ (۱۳۸۶) ظهور و سقوط بنیادگرایی «افغانستان»، تهران: قصیده سرا

Chomsky, Noam (2003) *Hegemony or Survival*, Metropolitan Books.

Klein, Naomi (2007) *The Shock Doctrine - The rise of Disaster Capitalism*, Canada Press.

www.alternet.org

www.BBC.com

www.guardian.co.uk

www.weekly.ahram.org

یادداشت‌ها

۱. در این زمینه بنگرید به مشاهدات؛ نیز نامه‌ی مفصلی از این جانب خطاب به جورج دبلیو بوش در خصوص عملکرد ارتش آمریکا در عراق مندرج در: اطلاعات، تاریخ ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۱

۲. مقاومت پراکنده و دامنه‌دار ستیزه‌جویان طالبان و استقرار زدو خورد با نیروهای ایالات متحده به ویژه در جنوب افغانستان

سفید قرار نگرفته است. افزون بر همه دلایلی که پیشتر برشمرديم (انرژی، ژئوپولیتیسیم، ماجراجویی صدام، هژمونی خواهی آمریکا و...) تلاش برای فروپاشاندن اقتصاد دولتی عراق با زور و زمینه‌سازی برای حاکمیت اقتصاد بازار آزاد (کاربردی شدن تئوریهای میلتن فریدمن) از مهمترین عوامل اشغال به شمار می‌رود. تنها در این صورت عراق می‌توانست - و می‌بایست - همچون يك «سنگاپور بزرگ عربی» وارد جریان جهانی سازی اجباری سرمایه‌داری شود. گذشته از اینها، آشنایی حافظه تاریخی ارتش ایالات متحده با عراق (جنگ ۱۹۹۱) گزینه اشغال عراق را فربه‌تر از هر گزینه دیگر روی میز دولتمردان آمریکایی گذاشت.

شکست یا پیروزی؟

مسأله عراق از هر دیدگاهی بررسی شود، شکست تروریسم برخاسته از بنیادگرایی اسلامی، و کلونیالیسم امپریالیستی بی‌چون و چرا و نزدیک است. کمترین پیامد این شکست، دو دستاورد بزرگ برای مردمان منطقه و جهان خواهد بود:

۱. پایان گرفتن اسطوره کلونیالیسم.

۲. به لرزه افتادن پایه‌های پوپولیستی بنیادگرایی اسلامی و ورشکستگی مدعای پوچ و ارتجاعی تروریسم ضد امپریالیستی.

آیا این شکستها چهره دیگری از پیروزی برای ملت عراق است؟ پاسخ من منفی است. نفت و دیگر مواهب عراق آری، ولی صدام آن اندازه ارزش نداشت که برای از پا انداختنش، عراقیها و سربازان آمریکایی چنین هزینه سنگینی بپردازند.

شکست تروریسم و اشغال، بی‌چون و چرا به معنای پاگرفتن آینده‌ای روشن برای عراق نخواهد بود. از سوی دیگر، خروج کامل ارتش ایالات متحده نیز - که به ظاهر قرار است در ۲۰۱۲ صورت گیرد - برابر با پیروزی عراقیها نخواهد بود. پیروزی درمان‌کننده همه زخمهای برجا مانده از دوران حاکمیت سیاه صدام و سپس اشغال، هنگامی به دست خواهد آمد که عراقیها

و... در راستای فارسی نویسی از سالها پیش جا افتاده است.

۶. واضح است که منظور از این ملی سازی، تقویت همهی ظرفیتهای اقتصاد دولتی سرمایه داری است.

۷. این سفارتخانه هم اکنون ساخته و دایر شده و پس از سفارتخانهی آمریکا در چین، بزرگترین سفارتخانه است.

۸. مشخصات کتاب چامسکی بدین قرار است:
Chomsky Noam (2003) "hegemony or survival" Metropolitan Books.

۹. میلتون فریدمن، نظریه پرداز سرمایه داری بی بند و بار و حرکت افراطی آزاد سرمایه در سطح جهانی بود. وی - که طرفدارانش او را «عمومیلتی» می خوانند - طراح تئوری «دکترین شوک» در راستای حذف خدمات دولتی و حاکمیت همه جانبهی سرمایه و بنیان گذار مکتب اقتصادی شیکاگو بود. فریدمن در سن ۹۴ سالگی، (۱۶ نوامبر ۲۰۰۶) در گذشت. از او چند کتاب و صدها مقاله - که جملگی در جهت پی ریزی مناسبات ضد کارگری اقتصاد بازار آزاد است - به جای مانده. هر چند فریدمن در اصل یک نظریه پرداز نئولیبرال به شمار می رود، اما مرجعیت وی در نظام سرمایه داری آمریکا چنان قویست که حتا نوکانها نیز از آرا و افکار و پیشنهادات او سود می جویند.

۱۰. در آستانهی اشغال عراق؛ جورج بوش به سران روسیه، آلمان و فرانسه - که آمریکا را به اتخاذ سیاستهای دیپلماتیک و مسالمت آمیز فرامی خواندند - به صراحت هشدار داد که در صورت عدم همکاری در جنگ هیچ سهمی از مشارکت در «سود سرمایه گذاری در بازسازی عراق» نخواهند داشت!!

(مرز پاکستان) کاربرد واژهی «ظاهرأ» توسط صاحب این قلم را در شرایطی معنادار جلوه می دهد که به یاد داشته باشیم ۷ سال پس از ۱۱ سپتامبر عملیات آمریکا علیه القاعده با موفقیت همراه نبوده است. در زمینهی چیستی رشد بنیادگرایی در افغانستان و ماجراهای منجر به شکل بندی طالبان و القاعده بنگرید به:
قراگوزلو. محمد (۱۳۸۶) ظهور و سقوط بنیادگرایی «افغانستان»، تهران: فزیده سرا

۳. همچنین برای تماشای تصاویر دلخراش این ماجرا بنگرید به همان سایت به اضافهی:
world/gallery/2008/aug/26/irga.Suicide.Bomb?Picture=336957469

۴. هنگامی که سرگرم نوشتن این مقاله بودم، ساعت ۱۲:۴۷ روز ۲۶ شهریور ۱۳۸۷ خبرگزاری ایسنا این خبر را روی سایت خود گذاشت: «یک مقام امنیتی در پلیس منطقهی بلدروز در شرق بعقوبه اعلام کرد بر اثر انفجار یک عامل انتحاری زن در مرکز بلدروز ۵۵ تن کشته و زخمی شدند. به گزارش خبرگزاری اصوات العراق یک مقام پلیس اظهار داشت: یک عامل انتحاری زن که کمربند انتحاری بسته بود خود را در میان جمعیت در نزدیکی مقر پلیس این منطقه منفجر ساخت که طی آن ۲۲ تن کشته شدند که ۱۱ تن از آنان از افسران پلیس بودند...!» کسی چه می داند شاید این زن نیز سر نوشتی مانند رعدا داشته است!

۵. در مقالات خود همواره کوشیده ام هر کجا که معنی تغییر نمی کند «ت» را به جای «ط» بنشانم. «طوفان» به «توفان»، «غلطید» به «غلنید»، «طوس» به «توس»، «طهران» به «تهران»